

آثار جهانی شدن بر گزینه‌های استراتژیک ایران

عباس ملکی^۱: با یادآوری تاریخی قرارداد بین دول روسیه و انگلیس (۱۹۰۷)، قرارداد وثوق الدوله (۱۹۱۹)، کودتای سوم اسفند و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با عنایت به وضعیت ژئوپلیتیک ایران سیاست خارجی ایران در ارتباط با دیگر کشورها به عرض حضار محترم می‌رسانم که این موارد کلاً از سه الگو بهره می‌گرفت:

- (۱) بی‌طرفی
 - (۲) موازنه مثبت
 - (۳) موازنه عدمی (موازنه منفی، نه شرقی نه غربی، عدم تعهد)
- سیاست بیطرفی بر این اساس و بیان قرار دارد که دولتی می‌کوشد خود را از صحنه منازعات بین‌المللی کنار بکشد و این سیاست را

ما در زمان جنگ جهانی اول، دوم و حتی جنگ خلیج فارس داشتیم. با این تفاسیر داستان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را عده‌ای تعامل بین آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی می‌دانند. برخی عقیده دارند که هر چه از انقلاب دور می‌شویم به واقع‌گرایی نزدیک‌تر می‌شویم، اما من به عنوان فردی که تا حدودی با دستگاه سیاست خارجی آشنایی دارم، به نظرم می‌رسد که اصلاً اینطور نیست. سیاست خارجی ما دقیقاً واقع‌گرا می‌باشد به لحاظ علایق ملی، و دقیقاً آرمان‌گرا می‌باشد به لحاظ این که منافع ملی که سیاست خارجی ایران پیگیری می‌کند منافی است که در آن اهداف آرمانی و

^۱- رییس مؤسسه مطالعات دریای خزر

ایده‌آل‌های بزرگ‌دراز مدت مستتر است. دومین الگو، الگوی موازنه مثبت است. این الگو به آن نوع از جهت‌گیری اطلاق می‌شود که یک کشور جهت‌گیری خودش را بر اساس رضایت همه قدرت‌های خارجی تنظیم کند.

سیاست خارجی ایران در این زمان حالت عکس‌العمل منفعلانه نسبت به تحولات بیرون داشته و ایران در حقیقت مقهور بازیگران خارجی شده است. همان‌گونه که می‌دانیم حضور و نفوذ کشورهای روسیه و انگلستان در ایران، اخذ امتیازات اقتصادی و سیاسی در اوایل قرن ۲۰، پذیرش اولتیماتوم روسیه توسط ایران در جریان مورگان شوستر (۱۹۱۱)، تغییر موضع ایران از بی‌طرفی و اعلان جنگ به دول محور در

جنگ‌های جهانی اول و دوم بر اساس خواست متفقین نوعی از موازنه مثبت است. بعد از جنگ جهانی دوم و مشخص شدن وضعیت نظام جهانی روابط خارجی ایران با بلوک شرق متأثر از تنش‌زدایی تنظیم شد و این موازنه مثبت ایران را ملزم می‌کرد که در مورد اتحاد جماهیر شوروی هم به نوعی دارای یک روابط محدود و مشخص باشد.

سومین الگو، موازنه عدمی است که می‌توان بحث موازنه منفی، نه شرقی نه غربی و عدم تعهد را در این زمینه دید. البته در اینجا باید یادی هم از مرحوم مدرس داشته باشیم. به عنوان کسی که اولین بار این واژه را استفاده کرد، الگوی موازنه منفی بر اساس نفع منفی حکومت‌های بزرگ در ایران و رفع سلطه

سیاسی و اقتصادی و نظامی آنها شکل گرفته، در جریان نهضت مشروعیّت، ملی شدن صنعت نفت، قطع رابطه سیاسی با انگلیس (۱۳۳۱) و پس از انقلاب اسلامی این روش به کار گرفته شد.

الگوی نه شرقی و نه غربی نیز ریشه در ذهنیت مردم داشت و چیزی نبود که نخبگان آن را اعلام کنند. به هر حال این سه نظریه موازنه منفی، نه شرقی و نه غربی و عدم تعهد در دوران بعد از دو قطبی باید دوباره مورد بازبینی قرار گیرد. نه به این معنا که حتماً از این نظریات سرباز زنیم، چون ما از نظریه نه شرقی نه غربی دارای امتیازات و مزیت‌های زیادی در دوره انقلاب اسلامی شده‌ایم.

علیرضا ازغندی^۲: بحث اینجانب در رابطه با موازنه عدمی می‌باشد که جناب مهندس ملکی آن را به سه قسمت (۱) موازنه منفی، (۲) نه شرقی - نه غربی، (۳) عدم تعهد

تقسیم‌بندی نمودند. آنچه که ما در دانشگاه‌ها یاد گرفتیم، این که با تعریف مفاهیم باید با احتیاط برخورد کرد. به عنوان مثال اوایل انقلاب نظریاتی داده می‌شد بر این اساس که انقلاب اسلامی همان است که آیت‌الله شهید شیخ فضل‌الله نوری می‌خواست. در حالی که وی مشروطه‌طلب بود و مشروطه مشروع را مدنظر داشت نه آن چیزی که الان هست. بنابراین در تعریف مفاهیم وسواس داشته باشیم. من در

۲- عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

همین زمینه نقل قولی را از مرحوم مدرس می‌آورم تا این‌گویی موازنه عدمی را قابل فهم‌تر کنم بعد ببینیم آیا می‌توان موازنه عدمی را مساوی موازنه‌منفی یا سیاست نه شرقی نه غربی دانست یا خیر؟

این اصطلاح موازنه عدمی یا موازنه وجودی را فقط یک بار مرحوم مدرس در مجلس پنجم در اعتراض به رییس مجلس به کار گرفت و عنوان نمود:

“دیانت ما در این زمان (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ مجلس پنجم) تعرض و سلطه‌ندارد، مگر متعرض ما شوند. وضعیت جغرافیایی و اقتصادی

ما اقتضا دارد که مسلم باشیم، مگر اینکه متعرض ما شوند، وقتی که متعرض ما شدند، البته هر ضیعی باید حد امکان به حدود دیانت و منات خود در رفع ضرر برآید، منشأسیاست ما دیانت ما است، ما با تمام دنیا دوست هستیم، مادامی که متعرضمانندند اگر کسی بدون اجازه وارد سرحدات ایران شود و قدرت داشته باشیم او را با تیر می‌زنیم، خواه کلاهی باشد، خواه عملمه‌ای و خواه شاپو برسر داشته باشد. دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست.”

حال سؤال اینجاست که آیا موازنه منفی هم بیانگر همین مسأله‌ای است که مرحوم مدرس مدنظر دارد؟

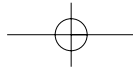
خیر، باید در نظر داشته باشیم که ریشه و بستر مطالعه این دو الگو بسیار مختلف است. ریشه بحث موازنه منفی سیاسی است. به عبارت دیگر بیان کنندگان سیاست موازنه

منفی مسلمانان هستند؛ اما سیاست از دیانت برایشان جداست، در حالی که در موازنه عدمی مرحوم مدرس دقیقاً ذکر کرده که سیاست ما عین دیانت ماست و ما نباید اینها را در مقابل هم قرار دهیم. بنابراین هر سیاستی تابع شرایط زمان و مکان خودش است، به عنوان مثال سیاست موازنه منفی تابع شرایطی به ترتیب زیر می‌باشد:

در صحنه داخلی: وحدت ملی، حاکمیت قانون در صحنه خارجی: نفاق بین قدرت‌های بین‌المللی

که این وضعیت تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ وجود داشت که باعث پیروزی برای سیاست خارجی ایران بود. اما این که ما امروز هم از این استراتژی‌ها استفاده کنیم کاملاً اشتباه است. تمامی مفاهیم دنیای امروز متحول شده، مفاهیم گذشته با واقعیت‌های امروز هم هیچگونه سختی ندارند. مفهوم مرز امروزه معنای قبلی خودش را از دست داده است، حتی فرهنگ‌ها هم دیگر مرز ندارند.

در همین راستا موضوع دیگر بحث، آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی است، دقت داشته باشیم که سیاست مساوی است با قدرت. اگر در نظریه و عمل سیاست است یعنی واقع‌گرایی. وقتی هم صحبت از واقع‌گرایی می‌کنیم یعنی منافع ملی، دفاع از مرزها و منافع آحاد یکایک شهروندان. به همین منظور اگر ما بخواهیم اساس کار خود را بر پایه قانون اساسی قرار دهیم متأسفانه دچار تعارض می‌شویم. در قانون



اساسی بحث از آرمان‌گرایی مطرح است، در حالی که در سیاست‌عملی با یک تاکتیک و روش براساس واقع‌گرایی مواجه هستیم که با قانون اساسی که ریشه در آرمان دارد تفاوت می‌کند. در اینجا بر پایه همان اصل سیاست مساوی با قدرت است. نمی‌توانیم بگوییم اگر اقتضا کند آرمان‌گرایی می‌کنیم و اگر اقتضا کند واقع‌گرایی می‌کنیم یا هردوی اینها. بنابراین نتیجه می‌گیریم که اولاً اساس را باید بر پایه قانون اساسی گذاشت و ثانیاً این تعارض در نظریه و عمل در قانون اساسی را باید رفع نمود.

متعارض. بنابراین دو نوع حاکمیت داریم: اول حاکمیت خدایی، دوم حاکمیت انسانی. البته ما در دولت دنبال امنیت هستیم و امنیت نیز با قدرت به دست می‌آید و باید به ابزار قدرت توجه شود. در اینجا تحول اساسی دیگر تحول در ماهیت قدرت است که باید مورد نظر باشد. (۳) فرق است بین جهانی شدن که یک پروسه است با جهان‌گرایی که یک پروژه است. بنابراین نتیجه می‌گیریم که اولاً اساس را باید بر پایه قانون اساسی گذاشت و ثانیاً این تعارض در نظریه و عمل در قانون اساسی را باید رفع نمود.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که اولاً اساس را باید بر پایه قانون اساسی گذاشت و ثانیاً این تعارض در نظریه و عمل در قانون اساسی را باید رفع نمود.

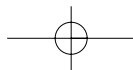
پروسه جهانی شدن یک واقعیت است، پروژه جهان‌گرایی حاکمی از ایدئولوژی و استراتژی برخورد با پروسه جهانی شدن. ما باید به دنبال پاسخی برای چگونگی برخورد با این واقعیت باشیم.

سیدحسین سیف‌زاده^۳: به گمان من امروز باید دو تغییر اساسی که یکی تغییر در نظم جهانی است و دیگری تغییر در ساختار قدرت و نظام بین‌الملل مورد توجه قرار گیرد. دقت کنیم که در ماهیت قدرت و امنیت نیز تحول اساسی رخ داده است. در همین راستا قابل ذکر است که دولت دنبال امنیت است و امنیت هم با قدرت به دست می‌آید. اما تغییر ماهیت قدرت و امنیت موجب تغییر مصداق وظایف دولت هم می‌شود. در بحث ما سه مفروضه اساسی وجود دارد:

(۱) دو تغییر اساسی به وجود آمده که یکی تغییر در نظم جهانی است و دیگری تغییر در ساختار قدرت. وقتی بحث از جهانی شدن می‌کنیم یعنی هم نظم عوض می‌شود و هم نظام.

(۲) دولت با امت متباین است نه متضاد و

۳- عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران



ب) عده‌ای که هم فرآیند جهانی را پذیرفته‌اند و هم اقدام جهان‌گرایانه غرب را (مثل ترکیه، دبی): مسالمت‌جویی پسیفیکستی

ج) عده‌ای که فرآیند جهانی شدن را پذیرفته‌اند ولی خواهان ایقا و تحکیم فرهنگ بومی‌هستند (به نظر می‌رسد دولت آقای خاتمی): آرمانگرایی.

یعنی با پروژه متفاوت بومی می‌خواهند با این پروسه برخورد کنند. که در اینجا ما نیاز به فلسفه‌بندی جدیدی برای برخورد داریم.

در همین راستا به لحاظ مقایسه کشورها، معیارهای گوناگونی را مورد توجه قرار می‌دهیم. البته مهم‌ترین معیار در این تقسیم‌بندی، معیار قدرت است. ابعاد مختلف قدرت، پیش برنده‌بحث ما خواهد بود.

(۱) معیار مقایسه به لحاظ ساختار ارتباطات، مبادلات ابزاری و فرهنگی

به لحاظ ساختار قدرت باید از دو معیار ورودی و خروجی کشورها جهت تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری از پروسه جهانی شدن استفاده کنیم.

در این رابطه چهار کشور امریکا، لبنان، سوئیس و ایران را مورد توجه قرار می‌دهیم و درمی‌یابیم که این کشورها از چهار منزلت ارتباط - استراتژیک برخوردارند:

- امریکا تأثیرگذار و تأثیرناپذیر است. بنابراین کشوری است که از لحاظ استراتژیک قوی است.

- لبنان تأثیرپذیر و بدون تأثیرگذاری است. بنابراین از لحاظ استراتژیک کشوری ضعیف

است.

- سوئیس بدون تأثیرگذاری و بدون تأثیرپذیری است. بنابراین از لحاظ استراتژیک کشوری ضعیف است.

- ایران آماده تأثیرپذیری و تأثیرگذاری فعالانه یا به عکس منفعلانه است. بنابراین می‌تواند هم به صورت استراتژیک قوی و هم استراتژیک ضعیف در آید. این کشور می‌تواند بین موازنه مثبت منفعلانه تا موازنه مثبت فعالانه قدرت مانور داشته باشد. نتیجه اینکه در صورت ضعف وابسته و در صورت قدرت به منزلت وابستگی متقابل می‌رسد.

توضیح اینکه کشور ایران به لحاظ اینکه یک منطقه نفوذ است وضعیت استراتژیک آن نسبت به سابق حتی مهم‌تر هم شده است. زیرا قبلاً به لحاظ انرژی ما مدنظر بودیم، اما امروزه به دلیل نظم نوین جهانی، بنیادگرایی‌هایی در منطقه بوجود آمده که باعث برجسته‌تر شدن نقش استراتژیک ایران شده است.

(۲) معیار مقایسه به لحاظ ساختار قدرت نظامی، سیاسی در نظام سلسله مراتبی هژمونیک:

با توجه به سلسله مراتبی و غیر دستوری شدن نظام بین‌المللی، از لحاظ سیاسی، قدرت‌ها به پنج دسته به این شرح تقسیم‌بندی می‌شوند:

دقت داشته باشیم که هر چه مقدرات کشوری بیشتر و محذورات آن کمتر شود امکان تبدیل آن به قدرت‌های درجه بالاتر بیشتر است.

با عنایت به معیارهای مقایسه‌ای بالا باید ببینیم که پروژه اقدام برای هر کشور، در برابر پروژه جهانی شدن چه می‌باشد، که البته با در نظر گرفتن موضوعات زیر راهکارهایی رامی‌توان ارایه نمود.

تقسیم‌بندی‌های فوق نشان می‌دهد که به لحاظ ابعاد قدرت و منزلت قدرت فعلی، نظام بین‌المللی شاهد ظهور حداقل بیست نوع بازیگر است. اگر دو جدول قدرت اقتصادی - فنی و سیاسی - نظامی را با یکدیگر مخلوط کرده و بعد فرهنگی را نیز به آن اضافه کنیم، و مسامحتاً بپذیریم که از لحاظ منزلت، قدرت‌ها به پنج دسته از قدرت (ابر قدرت، قدرت بزرگ، قدرت متوسط، قدرت کوچک و ریز قدرت)، و از لحاظ بعد قدرت به چهار گروه (چهار بعدی، سه بعدی، دو بعدی و یک بعدی) در ترکیب نظامی، اقتصادی، فنی و فرهنگی تقسیم می‌شوند. آن‌گاه ملزومات ناشی از فرآیند جهانی شدن و بازی مناسب استراتژیک برای ایران مشخص می‌شود. تصویر صفحه بعد نشان می‌دهد که فرآیند نظام بین‌الملل به صورت هرم چهار وجهی و پنج طبقه‌ای در آمده است. در رأس ابر قدرت‌ها هستند که ممکن است چهار بعدی یا تک بعدی باشند، و در قاعده، ریز قدرت که ممکن است چهار بعدی و یا تک بعدی باشد.

تصویر فوق نشان می‌دهد که فرآیند جهانی شدن، ساختار بازیگران و ماهیت قدرت را پیچیده‌تر کرده است. این وضعیت قدرت مانور و جهت حرکت بازیگران را نشان می‌دهد.

انواع قدرت	ماهیت قدرت	دسترسی قدرت
ابر قدرت	مطلق	جهانی
قدرت بزرگ	نسبی	جهانی
قدرت متوسط	نسبی	منطقه‌ای
قدرت کوچک		داخلی
ریز قدرت		تحت‌الحمایه: رسمی اعلانی، اعمالی غیر رسمی، غیراعلانی

۳) معیار مقایسه به لحاظ ساختار قدرت اقتصادی - فنی در نظام جهانی

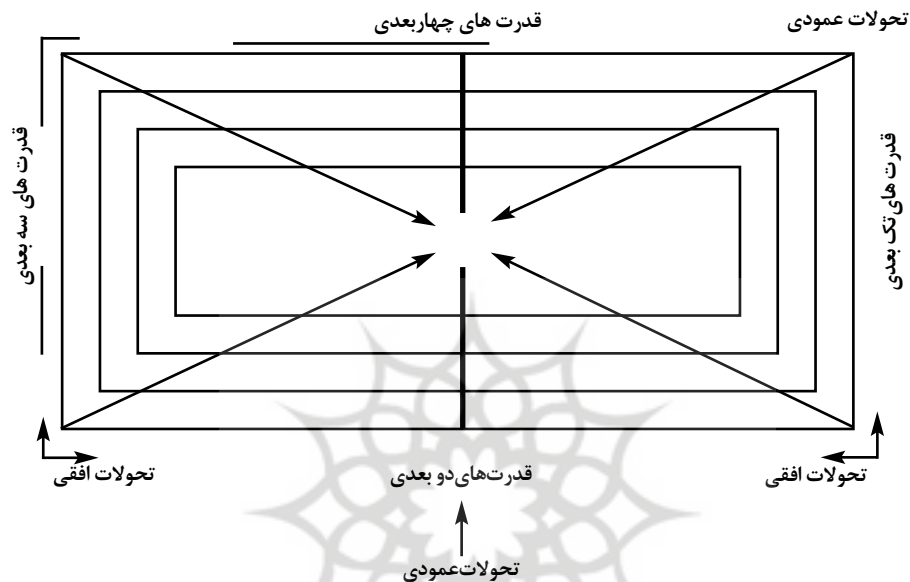
از لحاظ اقتصادی و فنی کشورها به چهار دسته مرکز، شبه مرکز، شبه حاشیه و حاشیه تقسیم می‌شوند. به این لحاظ، نوع ساختار تقسیم‌بندی که داریم عبارت است از:

۱) کشورهای مرکز: قدرت تولید علم و تولید فن برای تولید فرآورده‌های قدرت را دارند (شمال به رهبری آمریکا).

۲) کشورهای شبه مرکز: قدرت تولید علم را ندارند اما قدرت وارد کردن علم و تولید فن برای تولید فرآورده‌های قدرت را دارند (آسیای جنوب شرقی به رهبری ژاپن).

۳) کشورهای شبه حاشیه: قدرت تولید علم و فن را ندارند، اما فن را وارد می‌کنند و قدرت تولید فرآورده‌های قدرت را دارند (ایران).

۴) کشورهای حاشیه: قدرت تولید علم و فن و سازندگی را ندارند و فقط وابسته به منابع خود هستند (کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس).

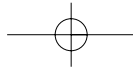


شماره کوی

ابرقدرت‌ها و ریزقدرت‌ها صرفاً دو جهتی حرکت دارند. برای ابرقدرت چهاربعدی آمریکا، دو حرکت نزولی افقی و عمودی ممکن است، در جهت افقی از ابرقدرت چهاربعدی به قدرت‌های سه‌بعدی تا یک بعدی افول کند، و در جهت عمودی از ابرقدرتی به قدرت‌های زیرین افول می‌کند. ریز قدرت‌های تک بعدی نیز صرفاً با دو جهت افقی و عمودی ولی صعودی و رو برو هستند. در جهت افقی قدرت یک بعدی را به دو یا چند بعدی تبدیل کند، و از لحاظ منزلتی قدرت خود را به قدرت کوچک ارتقا دهد. بقیه بازیگران از تلفیق حرکات دوگانه افقی-عمودی، و نزولی-صعودی، با چهار بازی بدیل رو برو هستند. تصویر فوق نشان می‌دهد که اولاً در تحول موقعیت قدرت کشورها، هم احتمالاً حالت اعتلایی وجود خواهد داشت و هم حالت انحطاطی. این انحطاط و اعتلا در دو سطح کمی

(افقی در یک سطح) و کیفی (عمودی از حاشیه مرکز یا بالعکس از مرکز به حاشیه) جریان دارد. ثانیاً طرح فوق نشان می‌دهد که هر چه از سطح پایین موقعیت قدرت در ریزقدرت تک بعدی به سوی بالای موقعیت قدرت (ابرقدرت چهار بعدی) تحول ایجاد شود، بازیگران از محذورات محیطی خود کاسته و به مقدرات ملی خود می‌افزایند. برعکس انحطاط قدرت موجب می‌شود تا مقدرات ملی به محذورات محیطی تبدیل شود. علاوه بر توضیحات فوق درباره منزلت صعودی- نزولی قدرت، چنان که تصویر نشان می‌دهد، ابعاد قدرت نیز موجب می‌شود تا هر منزلت قدرتی قدرت‌های یک تا چهاربعدی داشته باشیم:

الف) با توجه به تغییر ساختار و پوشش نظام بین‌المللی و ماهیت قدرت، پوشش قدرت نیز به ترتیب زیر عوض شده است:



۱- قدرت نظامی غالب است اما نه رایج است و نه نافذ.

۲- قدرت اقتصادی رایج است اما نه غالب است و نه نافذ.

۳- قدرت فرهنگی نافذ است، اما نه رایج است، نه غالب.

این تنوع در قدرت و ماهیت کارآیی آن، بازیگران را با گزینه‌های بدیل بسیار روبرو کرده است.

ب) شکل‌گیری تدریجی ایده منسجم ملی: با ظهور انقلاب‌های چندگانه در دو قرن گذشته

ایران، لایه‌های مختلف هویتی کشور در حال ادغام در یکدیگر است. با انقلاب مشروطه،

فلسفه سیاسی ایران شکل گرفت، و در انقلاب اسلامی این فلسفه سیاسی به فلسفه عام کشور

پیوند خورد. امید می‌رود که با درایت بتوان ایده منسجم ملی را تحکیم بخشید و از این راه قدرت ملی را هم از لحاظ افقی و هم از لحاظ عمودی ارتقا داد.

در اینجا به نظر می‌رسد با عنایت به دو موضوع ذکر شده بالا، ما در ایران احتیاج به تحولاتی در زمینه‌های زیر داریم:

۱) تحول در زمینه ساختار ارتباطات و مبادلات ابزاری فرهنگی ایران برای:

الف- درونی کردن سریع قواعد بازی جهت دریافت ساختار و پویای قدرت.

ب- برونی کردن توان ارتباطی خویش به سطح منطقه‌ای و نهایتاً سطح جهانی

۲) در مورد ساختار قدرت نظامی- سیاسی، ایران

برای تبدیل شدن از سطح داخلی به سطح منطقه‌ای و سطح جهانی نیازمند نوع استراتژی خاصی است:

الف- از طریق استراتژی قدرت‌ساز داخلی.

ب- از طریق پذیرش فعالانه ملزومات نظام موجود و برخورد فعالانه با آن.

۳) در مورد ساختار اقتصادی و فنی ایران برای توازن بین دو ارزش مادی قدرت و معنوی عدالت.

الف- همکاری با شمال از لحاظ تولید قدرت.

ب- همکاری با جنوب برای تعمیم عدالت از طریق کمک کردن و الگو دادن به آنها برای به اصطلاح قدرت شدن از داخل و نه از خارج.

حسین سلیمی^۴: در راستای بحث آقای دکتر سیف‌زاده چند سؤال اساسی را مطرح می‌نمایم تا بتوان از طریق آن به بررسی موضوع جلسه پرداخت.

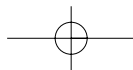
سؤال اول: آیا جهانی شدن یک طرح توطئه است، یا یک واقعیت و تحولی است که در ماهیت جهان جدید بوجود می‌آید؟

سؤال دوم: چنانچه این طرح را به عنوان یک واقعیت بپذیریم از کدام منظر نظری باید به بررسی آن پرداخت؟

سؤال سوم: آیا جهان‌گرایی با بخش‌گرایی یا بوم‌گرایی با هم متناقض هستند؟

سؤال چهارم: آیا ما در عصر جهانی شدن با

۴- عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی



انتخاب‌های متعددی روبرو هستیم؟ نخواهیم داشت.

با توجه به بحث پروسه و پروژه آقای دکتر سیف‌زاده، اول بپذیریم که جهانی شدن یک واقعیت است نه یک طرح توطئه. وقتی ما فرآیند جهانی شدن را به عنوان یک واقعیت می‌پذیریم درست مانند این است که وارد یک عصر جدید شده‌ایم، عصری که ابزارها، دانش‌ها و مفاهیم جدیدی را می‌طلبد.

سهراب شهبازی^۵: ما در جهان با دو فرآیند اساسی روبرو هستیم: (۱) جهان‌گرایی (۲) منطقه‌گرایی که البته منطقه‌گرایی خودش جزئی از فرآیند جهان‌گرایی است. این فرآیند جهان‌گرایی، امروزه یک فرآیند اقتصادی متفاوت از بین‌الملل‌گرایی است، زیرا بین‌الملل‌گرایی در بطن خودش وجه حقوقی دارد ولی فرآیند جهان‌گرایی اقتصادی است. این فرآیند در حقیقت ادغام بازارهای کالا، سرمایه و تا حد زیادی کار است. سه مفهومی که پروسه جهانی شدن بر آن بنا شده عبارت است از:

(۱) آزادسازی تجارت که به معنای بازتر شدن مرزهای کشورها به روی کالا می‌باشد.
(۲) خصوصی‌سازی (حضور عمده شرکت‌های چند ملیتی و سرمایه‌گذاری مستقیم از طریق این شرکت‌ها).
(۳) ارتباطات (الکترونیکی شدن ارتباطات تجاری).

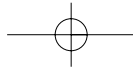
بنابراین جهانی شدن فرآیندی است با پایه‌های اقتصادی و بر اساس باز شدن بازارها و جانشین شدن قوانین و مقررات بین‌المللی به جای قوانین و مقررات داخلی. در این فرآیند: الف) کالاها ملیت خود را از دست خواهند داد (بجز کالاهای سنتی).

ب) شما فقط تعیین‌کننده نوع کالایی هستید که به بازار می‌آورید نه تعیین‌کننده

دوم اینکه، با توجه به پذیرش واقعیت دیگر نمی‌توانیم از چند منظر نظری به بحث نگاه کنیم، بعضاً چنانچه ما جهانی شدن را بعنوان یک واقعیت بپذیریم و دوباره مفاهیم سنتی را درستر جدید بریزیم، دچار تناقض خواهیم شد. سوم اینکه، نظریه پردازان جدید جهانی شدن (رابرت سون) اصلاً به این تناقض اعتقادی ندارند و عنوان می‌دارند بومی شدن عین جهانی شدن و جهانی شدن عین بومی شدن است. جهانی شدن به این معنا نیست که همه فرهنگ‌های جهانی یکی شود و فرهنگ‌های مختلف در عرصه جهانی امکان حضور و تعامل مشخص را دارند.

چهارم اینکه، مادر برابر پروسه جهانی شدن انتخاب‌های متعددی نداریم. مادر عصر جهانی شدن خودبخود در بسیاری از زمینه‌ها این تأثیر را خواهیم پذیرفت و علت اصلی این تأثیرپذیری در مسایل مختلف هم، مدرن بودن آن است. بنابراین ما در مقابل فرآیند جهانی شدن ناگزیر از پذیرش مسایل هستیم. با این توضیح اگر فرآیند را به درستی بشناسیم برخورد فعالانه صورت خواهد گرفت والا بجز انفعال چاره‌ای

۵- معاون دبیر کل اکو و استادیار دانشکده روابط بین‌الملل



طرف معامله.
ج) تحت نظریه اقتصادی مکانیزم بازار آزاد قرار می‌گیرید.

با توجه به اینکه تا حدود یک سال آینده چین، روسیه، فرانسه به صورت ۹۹٪ تحت پوشش مقررات سازمان تجارت جهانی (WTO) قرار می‌گیرند، بنابراین می‌توان گفت تمام شرکای تجاری ایران عضو این سازمان خواهند بود. در نتیجه آنچه که امروز برای ما بسیار مهم است مدیریت ورود ما به سازمان تجارت جهانی می‌باشد؛ و این مدیریت وضعیت حاشیه‌نشین بودن یا نبودن ما را مشخص خواهد کرد.

بحث دوم ما منطقه‌گرایی است که این پروسه نیز بر سه مفهوم بنا شده است:

- ۱) اهمیت سرمایه‌گذاری و تکنولوژی
- ۲) بازار وسیع
- ۳) ساختار تجاری

متأسفانه دستاوردهای اقتصادی ما در منطقه‌گرایی زیاد خوب نیست، شخصیت سیاسی منطقه‌ای ما وضع بهتری دارد، اما شخصیت اقتصادی منطقه‌ای ما ضعیف است. و البته دلیل اصلی آن عملکرد ضعیف "آکو" است، زیرا ما از این سازمان بیشتر به عنوان یک کانال سیاسی

تبلیغی استفاده کرده‌ایم. و با توجه به مکمل نبودن اقتصاد کشورهای منطقه نمی‌توانیم بازار وسیعی برای کالاهای خود داشته باشیم.

به لحاظ ساختار تجاری نیز ما ذاتاً "فرامنطقه‌ای" هستیم زیرا ما واردکننده کالاهای تکنولوژی و

صادرکننده کالاهای لوکس هستیم که با توجه به پایین بودن درآمد سرانه منطقه‌طرفدار زیادی ندارد.

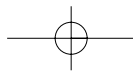
به نظر می‌رسد ما باید نمونه و الگوی مدیریتی خود را کشور چین قرار دهیم، زیرا در غیر این صورت و با عدم توجه به وضعیت اقتصادی خود، نه تنها با مشکل اقتصادی بلکه با مشکل امنیت ملی، فرهنگی و ... روبرو خواهیم شد.

اسفندیار امیدبخش؛ بحث را با نکاتی در مورد بعد اقتصادی جهانی شدن دنبال می‌کنم و اشاره دارم به بحث اول آقای دکتر سیف‌زاده و دکتر سلیمی و اینکه به نظر بنده جهانی شدن حداقل از بعد اقتصادی یک مفهوم جدید نیست، در اینجا اقتصاد همان اقتصاد بازار است، که البته تحولاتی در خود این اقتصاد بازار صورت گرفته است. و آن نظم نوین جهانی که امروزه به لحاظ سیاسی مطرح است، از لحاظ اقتصادی ادامه تکامل یافته نظام اقتصاد بین‌الملل لیبرال محصول "برتون وودز" است.

نکته دوم اینکه، دو عامل کلیدی باعث تحول عمده‌ای شده که بحث جهانی شدن عمومیت پیدا کند:

- ۱) بحث تغییر مدل‌های توسعه
 - ۲) بحث فن‌آوری اطلاعات
- در زمان جنگ سرد ما دو سیستم داشتیم: یکی سیستم برنامه‌ریزی متمرکز، دیگری

۶- دبیر نمایندگی تام‌الاختیار تجاری وزارت بازرگانی



سیستم نظام اقتصاد بازار. با فروپاشی شوروی و نظام سوسیالیستی، همه کشورهای جهان ناگزیر از انتخاب یک نظام به نام اقتصاد بازار هستند. بنابراین امروزه تمامی کشورهای جهان به دنبال مدل توسعه اقتصاد بازار هستند. عامل دومی که به این فرآیند کمک بسیاری کرد

بحث فن آوری اطلاعات و ارتباطات بود که باعث شد اقتصاد بازار به ابزارهای جدیدی (اینترنت) تجهیز شود.

بنابراین اساساً بحث این نیست که ما وارد فرآیند جهانی شدن شویم یا خیر، بحث این است که تمام کشورها باید از اصول اولیه اقتصاد بازار برای ورود به این فرآیند پیروی کنند. و به طور مشخص در رابطه با ایران باید به جبران این مقطع ۲۰ ساله بعد از انقلاب که از قواعد اقتصاد بازار دوری گزیده ایم، پردازیم.

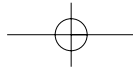
هادی سمتی^۷: تحولات بسیاری در مسایل روابط بین الملل به وجود آمده که باعث ورود کشورها به دوران جدیدی شده است. فرآیند مهم این دوران جهانی شدن است که اگر به آن توجه نشود شاید برای نسل های بعدی ایجاد مشکل کند، زیرا پس از شکل گیری یک سیستم جدید با نهادها و ساختارهای خود، امکان تأثیرگذاری از بین خواهد رفت. ما الان در شرایطی هستیم که با یک برنامه ریزی و شناخت صحیح خود حداقل در سطح منطقه ای تأثیرگذار خواهیم بود. در حوزه خاص روابط بین الملل با کاهش نفوذ قدرت ملت ها، اراده و تلاش جدی

دولت ها در تقویت مجدد نقش و قدرت خود قابل بررسی می باشد. از هم پاشیدن نظام دو قطبی منعطف گذشته، و به وجود آمدن ساختارهای جدید قدرت و لذا بازسازی نظام گذشته قابل تأمل می باشد. و امر بازسازی و باز تولید نظام سلسله مراتبی، قابل بحث است.

در ترسیم کلی وضعیت موجود در سه حوزه می توان بحث کرد:

(۱) در حوزه سیاست: حضور جدی تر و فعال تر بازیگران غیر دولتی نظیر کمپانی های چندملیتی، جنبش های جدید اجتماعی و سازمان های غیر دولتی باعث به وجود آمدن شبکه های فراملی قدرت شده است که از یک طرف مفاهیم سنتی فضا، جغرافیا و مرز ملی را دگرگون کرده و از طرف دیگر باعث ایجاد ابهام در مراکز گذشته اقتدار شده است. نتیجه مستقیم پدیده های فوق کاهش تأثیر و نفوذ دولت - ملت به عنوان یگانه بازیگر روابط بین الملل بوده است، درچنین شرایطی معنای تاریخی دیپلماسی در خدمت سیاست خارجی تغییر کرده است. به عبارت دیگر اگر چه هنوز مفهوم و ایده قدیمی قدرتمند و متکی بر منابع قدرت کاربرد خود را از دست نداده ولی امکانات منابع و ابزارهای مورد استفاده دولت ها در صحنه بین المللی متعدد شده است. به عبارت دیگر علیرغم پایداری دولت - ملت به عنوان مهم ترین بازیگر روابط بین الملل تا آینده قابل پیش بینی، آرایش جدیدی از نیروها و نهادهای

۷- عضو هیئت علمی دانشگاه تهران



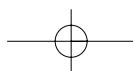
بین‌المللی در حال شکل‌گیری است که خود می‌تواند در کشورهای مهم و دارای ظرفیت بالا مانند ایران قدرت و امکان بازی بیشتری بدهد. ائتلاف‌ها و همکاری‌های دولت‌ها، اقتصاد-محور و تا حدودی سیاسی خواهد بود، لذا امکان بهره‌وری در صورتی که انفعالی برخورد نکنیم بیشتر خواهد شد.

۲) در حوزه اقتصاد: فرآیند جهانی شدن شاید قبل از حوزه‌های دیگر اثر گذاشته است. نهاد بازار جهانی واقعی غیر قابل انکار است و تمامی دولت‌ها در عرصه سیاست بین‌الملل اگر هنوز حضور مقتدرانه‌ای داشته باشند در عرصه اقتصادی قادر به عرض اندام در یک چارچوب حقوقی و سیاسی نیستند. تمامی کشورها صرف‌نظر از نظام اقتصادی خود و چگونگی بهره‌برداری از ارزش افزوده درون واحد ملی خود، در یک بازار واحد مشارکت می‌کنند. به عبارت دیگر در حال حاضر و قطعاً در دهه آینده، سخن گفتن از یک اقتصاد ملی چندان موضوعیت نخواهد داشت. تحولات فن‌آورانه نیز به این امر دامن می‌زند و به دلیل هزینه‌های بالای تولید و در نظر گرفتن فن‌آوری‌های پیشرفته، دیگر اقتصادهای ملی واحدهای معناداری در اقتصاد جهانی نیستند.

بنابراین تحرک سرمایه، نیروی کار و کالا در بستر یک فن‌آوری پویا می‌باشد که کشورهای مختلف با توجه به توان مدیریت و جذابیت محیط داخلی در جلب عوامل فوق می‌توانند از فرصت استفاده کرده و در این دوران انتقال

جایگاه خود را بهبود بخشند. بدون تردید، جهان در حال گذر به یک اقتصاد جهانی است و بسیاری از کشورها از این قافله جا مانده و توان بهره‌مندی از آن را ندارند. کسب این توانمندی‌ها و انطباق با شرایط جدید قطعاً تا حدود زیادی به درون کشور و زمینه‌سازی‌های داخلی بستگی دارد، لذا به هیچ وجه نمی‌توان برخورد فعال و استفاده از شرایط بین‌المللی را تنها راه عبور موفقیت‌آمیز از شرایط متحول فعلی دانست، بلکه انسجام درونی نیز حداقل نیمی از معادله رشد و تحول خواهد بود.

۳) در حوزه فرهنگ: یکی از مهم‌ترین تبعات جهانی شدن، انقلاب اطلاعات بود که خود تأثیر به‌سزایی بر این فرآیند گذاشت. هویت‌ها و همبستگی‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است که ریشه بسیاری از آنها در همین انقلاب جدید اطلاعاتی است. به دلیل ارتباطات گسترده از طریق فن‌آوری‌های جدید و درهم شکستن مرزهای جغرافیایی، انسان‌ها خود را برخلاف گذشته باز تعریف می‌کنند و احساس این-همانی با یکدیگر می‌کنند. بر این اساس هویت‌های متغیر که خصلت فراملیتی دارند همبستگی‌ها و وفاداری‌های جدید ایجاد کرده است، به عبارت دیگر گروه‌های مرجع اجتماعی مانند خانواده همچون گذشته تنها نهادهای تشکیل دهنده فرهنگ، ارزش و هنجارهای بشری نیستند. لذا سخن از به وجود آمدن نوعی فرهنگ جهانی علیرغم تفاوت‌ها و ویژگی‌های منحصر به فرد هر جامعه بی‌اساس



نیست. از عناصر این فرهنگ، پذیرش مفاهیم حقوق بشر، مقابله با خشونت‌های سازمان یافته

دولتی و حمایت از قلمرو حکومت‌های فرهنگی در داخل جوامع ملی است. مشکلات منبعث از به وجود آمدن یک فرهنگ جهانی برای جامعه ایران که در ۲۰ سال گذشته بر تمایزات خود با جهان بیشتر تکیه کرده و با توجه به تحولات عمیق جمعیتی دو چندان می‌باشد. لذا در آینده نزدیک میزان تقاضاهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی نسل جدید که همخوانی بیشتری با جامعه جهانی دارند افزوده خواهد شد.

اساساً مادر ۲۰ سال گذشته خود را در تضاد با دیگران تعریف کرده‌ایم. ولی امروزه پروسه عکس را تعریف می‌کنیم. و از "استراتژی تمایز" به سوی "استراتژی همخوانی" پیش می‌رویم.

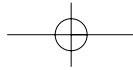
بنابراین با توجه به مباحث گفته شده، جمهوری اسلامی ایران عضوی از این بازار اقتصادی، فرهنگی جهانی است و تلاش برای جدایی یا عدم حضور در آن حتی اگر با تمام توان انجام شود موفق نخواهد بود. لذا بایستی با درک واقع‌بینانه نسبت به این تحولات، توانایی‌های خود رانسبت به برخورد مؤثر فعال کند.

به نظر می‌رسد تمدن ایرانی و اسلامی ما بخصوص در پرتو تحولات چند سال اخیر امکان اثرگذاری و مقابله با شکاف‌های فرهنگ‌های فوق‌الذکر را داشته باشد. اگر اعتماد به نفس به درستی انجام گیرد می‌توان سهم مؤثری در شکل‌گیری فرهنگ جهانی برای خود ترسیم نماییم، به عبارت دیگر پاسخ به دغدغه‌های

ایجاد شده در این روند، نه ادغام و هضم در جهان بوده و نه انزوا و دوری از روند فوق.

دنیای پس از جنگ سرد مملو از پیچیدگی‌های سیاسی و بازی دولت‌ها، بازیگران غیردولتی در فضای جدید و نهایتاً آرایش نیروهای متفاوت است، جمهوری اسلامی در هر سه عرصه ذکر شده در بالا دچار شکنندگی جدی است. البته فرصت‌ها و پتانسیل‌های جامعه بین‌المللی در مقابل ما هم به طور کلی مسدود نشده و هنوز قابل توجه است. ولی در یک کلام، قدرت مانور ایران در بازی‌های جدید چندان بالا نیست. با توجه به این توانایی‌ها و شکنندگی‌ها، کلیه فعالیت‌ها باید در دهه آینده حول دو محور ذیل ساماندهی شود:

در حوزه بازسازی و اصلاحات اساسی اقتصاد ایران، مهم‌ترین نیاز موجود جمهوری اسلامی ایران با توجه به رشد جمعیتی و شاخص‌های کلان اقتصادی و آینده تحولات اقتصاد جهانی، جذب سرمایه و تکنولوژی است. کلیه سیاست‌ها و فعالیت‌های سیاست خارجی بدون هیچ‌گونه تردیدی بایستی در خدمت این هدف اولی باشد. عدم توجه به انجام اصلاحات لازم درمیان مدت، تبعات جدی در حوزه امنیت ملی خواهد داشت. به عبارت دیگر، پذیرش این اصل که نقش موجود جهت ورود موفقیت‌آمیز در دوران جدید در اقتصاد جهانی و انتقال تکنولوژی و سرمایه به داخل کشور یک ضرورت غیر قابل انکار است. مقدمه لازم برای تدوین استراتژی سیاست خارجی خواهد بود. بازسازی



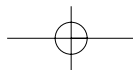
اقتصادی، شرایط بهینه سیاسی در داخل را می‌طلبد ولی سیاست خارجی یکی از مهم‌ترین ابزارهای موجود جهت حل مشکلات است. امنیت ملی بیش از گذشته به یک مفهوم چند جانبه تبدیل گشته و اقتصاد پویا بخش عمده‌ای از آن را تشکیل می‌دهد. مفهوم موسع از امنیت، تأثیر مستقیمی بر کارآیی و افزایش مشروعیت نظام خواهد داشت.

امنیت ملی ایران به معنای اخص کلمه و نگاهی به محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران روشن می‌کند که ایران در یکی از پربحران‌ترین مناطق جهان قرار گرفته است و مشکلات امنیتی جدی را پیش روی خود دارد. مرزهای شرقی ما به طور کلی با بی‌ثباتی‌های جدی روبروست. در غرب ایران، مسأله عراق کماکان تهدیدی جدید برای کشور است، علیرغم این که وضعیت موجود آن ایده‌آل‌ترین شرایط برای ما می‌باشد. در شمال مرزهای ایران مسأله رژیم حقوقی دریای خزر حل نشده و ایران در اثر مشکلات بین‌المللی خود در حال از دست دادن یکی از فرصت‌های تاریخی خود است. رقابت‌های استراتژیک روسیه و آمریکا در منطقه مهم آسیای مرکزی و قفقاز برای جمهوری اسلامی ایران دغدغه‌های شدیدی را فراهم آورده است. و در همین منطقه حضور هنوز جزئی ولی قابل تأمل اسرائیل بر پیچیدگی‌هایی معمای امنیت افزوده است. ترکیه به عنوان یکی از اعضای ناتو در حوزه خزر نفوذ کرده و در شمال عراق هم امیال خاص خود را دارد و در حوزه خلیج فارس

علیرغم عادی سازی روابط با عربستان، مسأله جزایر و حضور نیروهای امریکا در سطح گسترده‌ای دغدغه‌ای اساسی برای ما به وجود آورده است. بنابراین با توجه به ظرفیت‌ها و پتانسیل‌ها، حفظ امنیت ایران به لحاظ استراتژیک برای سیاست خارجی ایران از اولویت بالایی برخوردار است، متأسفانه در این مقوله هم به نظر نمی‌آید ارگان‌های ذیربط حساسیت‌های لازم را داشته باشند.

در مجموع، بنده‌های ۲ و ۱ فوق‌الذکر به طور ارگانیک با هم مرتبط می‌باشند و بایستی بایک بازیگری کلی و اساسی راهبردهای دراز مدت جمهوری اسلامی ایران در دو محور یاد شده با توجه به گزینه‌های واقع‌بینانه تنظیم شود.

به دلایل ذکر شده در قبل، در حل مسایل جمهوری اسلامی ایران و حل مسایل امنیتی، ایران نمی‌تواند به قدرت‌های امنیتی جهان، کم بها دهد. یعنی ما اساساً کشوری هستیم که بادیای قدرتمند سروکار داریم، نه با منطقه. از بین بلوک‌ها و ائتلاف‌های موجود در جهان، به‌عنوان یک اصل باید بپذیریم که نیازمند همکاری با همه هستیم و علیرغم سخت بودن بازی در یک صحنه پیچیده تنها راه نجات سرمشق قرار دادن چنین اصولی است: ۱- از لحاظ توانایی‌های مالی و فن‌آوری به آسیا (شامل چین، ژاپن و...) نمی‌توان امید زیادی داشت زیرا در مورد اول خود آنها دوران بازسازی را طی می‌کنند و در مورد دوم اراده سیاسی بالایی را در آنها جهت همکاری گسترده استراتژیک



نمی‌بینیم. ۲- روسیه کمافی السابق دچار بحران خواهد بود و به نظر نمی‌رسد شریک چندان قابل اعتمادی باشد. ۳- در حوزه خاورمیانه در زمینه فن‌آوری و سرمایه چندان پتانسیل‌های قابل توجهی را نمی‌توان یافت. لذا جهت حل مشکلات امنیتی جمهوری اسلامی ایران، یکی از ارجحیت‌های ما همکاری با اروپاست، و به هر حال داشتن روابط با قدرت‌های اروپایی، حداقل بدون داشتن روابط تنش‌زایی با آمریکا به نتایج خوبی نخواهد رسید. لذا جهت حل مشکلات فوق بایستی بپذیریم که سرمایه و تکنولوژی در غرب است و در کنار آن می‌توان جهت تعادل با دیگر قدرت‌ها همکاری داشت. هیچ راهی جز همکاری مناسب با تمامی دول نداریم. نفوذ قدرت‌های غیر غربی در نظام بین‌الملل نمی‌باشد و این یک نگاه غرب محور نیست. به عبارت دیگر همکاری با دولت‌ها و قدرت‌های مهم در قالب استراتژی ملی که وضع مشخصی را برای هر کدام تعریف می‌کند، در چنین استراتژی ملی لزوماً نیازی به ایجاد رابطه سیاسی و دیپلماسی با آمریکا نیست، بلکه صرفاً منطقی کردن نوع مناسبات مدنظر می‌باشد به صورتی که امکان تخریب روابط جمهوری اسلامی ایران با دیگر قدرت‌ها را از آمریکا بگیرد.

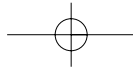
فرجام

ایران متأسفانه در زمان جنگ با روسیه و انگلیس، فرصت قدرت نظامی شدن را از دست داد. از انقلاب مشروطه با تعارض‌های داخلی و کودتای رضاشاهی فرصت مدرن شدن فعالانه به چالش مدرن شدن منفعلاً تبدیل شد. در زمان نهضت ملی، فرصت دموکراتیک شدن جامعه با کودتای محمدرضا شاهی به چالش اقتدارگرایی انجامید. در زمان انقلاب به اصطلاح سفید هم فرصت صنعتی شدن و ارتقای قدرت ملی به چالش وابستگی مبدل گشت.

بنابراین هدف پاسخ به این سؤال است که با جهانی شدن، پروژه (ایدئولوژی- استراتژی) ملی ایران چه خواهد بود؟

- با در نظر گرفتن اینکه پایه و اساس سیاست خارجی هر کشوری به صورت بنیادی و ریشه‌ای از قانون اساسی آن کشور نشأت می‌گیرد، لازم است با استناد به قانون اساسی، استراتژی

جدی به فهم این تحولات نمی‌کند. و لذا نه تنها در توصیف و فهم مشکل داریم، بلکه در توضیح و فهم این پدیده‌ها با این مفاهیم هم مشکل داریم. ما به عنوان یک واقعیت باید بدانیم که



سیاست خارجی به صورت روشن تری بیان شود. - در دنیای امروز با توجه به تمام تغییر و تحولات آن و فرآیند جهانی شدن، سیاست موازنه منفی کارآیی لازم را ندارد. همچنین استفاده از سیاست نه شرقی نه غربی چنانچه به معنای عدم ارتباط با سایر کشورها باشد، پاسخگوی استراتژی سیاست خارجی ما نخواهد بود. ولی اگر پیام اصلی این سیاست در نظریه استقلال باشد، آن گاه باید در عمل سیاست‌های ما در شرایط جدید تعریف شوند. بنابراین با عنایت به آرمان‌گرایی مذهبی و عینی‌گرایی علمی، استراتژی موازنه مثبت فعلا نه می‌تواند به عنوان یکی از سیاست‌های پیشنهادی مطرح شود. این سیاست را می‌توان همان ارتقای قدرت از طریق شمال و گسترش عدالت از طریق حمایت جنوب تعریف نمود.

- در فرآیند جهانی شدن، مهم چگونگی اقدام و بازی فعلا نه در صحنه‌های بین‌المللی است. بنابراین در صورت اقدام سنجیده و فوری شاید بتوان در جهت ارتقای وضعیت خود به سطح قدرت منطقه‌ای اقدام نمود که البته تغییر استراتژی ملی از "تمایز به همخوانی" گامی درست در تصحیح استراتژی برای این امر خواهد بود.

- تحولات منطقه‌ای و جهانی ایجاب می‌کند تا ایران با سیاست تنش‌زدایی و ارتباط منطقی و فعال با کشورها راه را جهت جذب سرمایه برای همکاری بیشتر با اروپا هموار سازد و در همین راستا به گسترش همکاری با کشورهای روسیه، چین و آسیای دور بپردازد. در رابطه

با کشورهای اسلامی و جنوب نیز دقت داشته باشیم که هر چند این کشورها می‌توانند حامی و تقویت‌کننده اهداف سیاست خارجی ما باشند، ولی به دلیل عدم انسجام و نداشتن سیاست مشخص قادر به اعتلای قدرت ملی ما نخواهند بود. با توجه به اینکه با تغییر ساختار و پویای نظام بین‌المللی، پویای قدرت نیز عوض شده و ایده منسجم ملی به تدریج در حال شکل‌گیری است، احتیاج به تحولاتی در زمینه‌های زیر داریم:

(۱) تحول در زمینه ساختار ارتباطات، مبادلات ابزاری فرهنگی ایران برای درونی کردن سریع قواعد بازی و برونی کردن توان ارتباطی در سطح منطقه‌ای و سطح جهانی

(۲) تحول در ساختار قدرت نظامی - سیاسی ایران، تبدیل شدن از سطح داخلی به سطح منطقه‌ای و جهانی، از طریق قدرت‌سازی داخلی و عدم پذیرش منفعلانه نظام موجود و عدم برخورد انفعالی با آن که امری ضروری است.

(۳) تحول در ساختار اقتصادی و فنی ایران برای توازن بین همکاری با شمال از لحاظ تولید قدرت و همکاری با جنوب از طریق کمک کردن و الگو دادن به آنها برای به اصطلاح قدرت شدن از داخل و نه از خارج.

- بنابراین در نظر داشته باشیم چنانچه پروژه ملی برای مقابله با پروسه جهانی شدن تدوین نشود و قدرت جهان‌گرایی ایران حاصل نگردد، در نتیجه جهان‌گرایی دیگران، ایران را به وضع حاشیه‌ای دچار خواهد کرد و این فرصت‌ها همه به چالشی مجدد تبدیل خواهد شد.

